



## بررسی فقهی حقوقی ماهیت حق زوجه بر مهریه و قابلیت اسقاط آن

مریم حدادی\*

### چکیده

«صداق المرأة» یا مهر به معنای مالی است که زوج در عقد نکاح به زوجه می‌دهد و میزان آن بر حسب توافق زوجین و یا ولی آن‌ها متغیر است. اگرچه مهر را جزء ارکان عقد نکاح قلمداد نکرده‌اند، لکن بر اساس اهداف و مصالح خاصی از طرف مقنن در حق زوجه جعل گردیده است و صرف نظر از جنبه منفی مهریه در بعد اقتصادی، که امروزه پرونده های زیادی را در دادگاه‌ها بر روی هم انباشته است، ثبات علاقه و صمیمیت بین طرفین عقد نکاح به جهت جلوگیری از اضمحلال ارکان خانواده بر محوریت دادن مهر به زوجه مد نظر شارع بوده است.

بنابراین ضمن تبیین مفهوم و ماهیت مهر و بررسی نظرات متعدد در این زمینه، به یکی از سؤالات مطرح شده در مورد مهر، یعنی قابلیت اسقاط حق زوجه بر مهر توسط وی پاسخ داده خواهد شد. این جستار با بررسی تحلیلی منطقی مسأله، به این نتیجه دست یافته است که از سویی قبل از پیدایش مهر برای زوجه، اسقاط مهر توسط زوجه یا با تراضی زوجین در این مرحله هیچ اثر حقوقی ندارد و از سوی دیگر پس از پیدایش حق مهر برای زوجه، اسقاط این حق توسط او و یا با توافق زوجین خللی به ارکان عقد نکاح وارد نمی‌نماید.

### واژگان کلیدی

مهریه، حق، حکم، اسقاط حق، حقوق مالی زوجه

\* - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، پردیس بین الملل دانشگاه فردوسی.



### مقدمه

عقد نکاح به عنوان یکی از عقود اجتماعی همواره به خاطر اهداف ویژه‌اش مورد توجه شارع و قانون‌گذار بوده است، به همین خاطر در نظام حقوقی اسلام در جهت چنین اهدافی امتیازات مالی خاصی برای زوجه قائل شده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها مهریه می‌باشد. نهاد مهر در نظام حقوقی ایران در مقایسه با نظام‌های غربی منحصر به فرد و شیرازه‌ی آن مبتنی بر مذهب و سنت نبوی می‌باشد.

مهر به کسر میم در فارسی به معنای محبت و دوستی (رسولی، ۱۳۸۶، ۶۰) و به فتح میم واژه‌ای است عربی که در فارسی هم معنی با کابین و مهریه (فرهنگ فارسی معین) آمده است و در زبان عربی لفظ صدقاً به فتح و کسر صاد مترادف با آن می‌باشد. همچنین در آیات متعددی به الفاظی چون صدقه، نحله، فریضه و اجر (نساء/ ۴ و ۲۴؛ بقره/ ۲۲۷) اشاره شده که در معنای مهر مورد استعمال قرار گرفته‌اند.

برخی از حقوق‌دانان در بیان اصطلاحی مهر چنین بیان می‌کنند که: «مهر عبارت است از مال (یا چیزی که قائم مال باشد)، معینی که بر سبیل متعارف زوج به زوجه در هنگام عقد نکاح می‌دهد و یا به نفع زوجه بر ذمه قرار می‌گیرد». (جعفری لنگرودی، ۱۳۴۶، ۷۰۲) برخی هم این‌طور بیان نمودند که مهر مهارتی است که سبب می‌شود زوج و زوجه دقت و تدبیر ویژه‌ای در انتخاب یکدیگر داشته باشند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ ق.، ۸). به طور کلی، قانون مدنی تعریفی از مهر نکرده است ولی از مواد مربوط به آن مشخص می‌شود که مهر، یعنی مالی که زن بر اثر ازدواج مالک آن شمرده می‌شود و مرد ملزم به پرداخت آن می‌باشد، به عبارتی دیگر مالی که زوج برای نکاح به زوجه تملیک می‌نماید (امامی، ۱۳۷۴، ۳۷۸).

برخی (نجفی، ۱۴۰۴ ق-الف، ۴۸) در این راستا با قرار دادن نکاح در ردیف عقود معاوضی مهر را در مقابل بضع و استمتاع قرار داده و لذا با طرح بحث عوض و معوض با دیدگاه دیگری به مسأله‌ی اسقاط این حق از طرف زوجه توجه نموده‌اند. از سویی دیگر با طرح موضوع شرط عدم مهر (امامی، همان، ۴۱۸ و حمیتی، ۱۳۸۶، ۴۷) محل بحث به شرط خلاف مقتضای ذات عقد گسترش یافته و در شرایطی این شرط، در راستای اسقاط ضمنی حق زوجه بر مهر، باطل و مبطل دانسته شده است؛ و عده‌ای (امامی، همان) دیگر با تشبیه نکاح به شبه معوض، آن را از عقود معاوضه‌ای حقیقی ندانسته و لذا عدم مهر را مانند معاوضات اصلی که بدون علم به عوض و معوض باطل می‌باشند، باعث ایجاد خلل در عقد نکاح نمی‌دانند.

لذا با توجه به بحث عوضینی چون بضع و مهر و همچنین اشاره‌ی مقنن به قاعده‌ی استحقاق مهر و تحلیل ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی که بر مبنای حاکمیت اراده‌هاست و همچنین ماده‌ی ۹۵۹ ق.م که اشاره به سلب تمتع و اجرای حقوق دارد، در باب اسقاط این حق قبل از پیدایش، نتیجه‌ای مورد اتفاق نویسندگان حقوقی مطرح نگردیده است. البته موضوع هبه و



ابراء مهریه نیز به عنوان اشکالی دیگر از اسقاط این حق، پس از پیدایش حق مهر برای زوجه و مستقر شدن در ذمه‌ی زوج، مورد بررسی بسیاری از فقها قرار گرفته، که در اغلب آثار بر اسقاط آن بدین نحو مخالفی اظهار عقیده نموده است.

بنابراین ابتدا به بررسی ماهیت فقهی، حقوقی حق زوجه بر مهر پرداخته (مبحث نخست) و سپس از اسقاط حق زوجه بر مهر قبل از پیدایش مهر سخن گفته می‌شود (مبحث دوم) و در نهایت، اسقاط حق مزبور را پس از پیدایش آن مورد بررسی قرار خواهیم داد (مبحث سوم).

### مبحث نخست: ماهیت فقهی حقوقی حق زوجه بر مهر

برای تبیین ماهیت مهر ابتدا باید دید آیا مهر جزء ارکان نکاح به شمار می‌آید یا خیر؟ هم چنین آیا به عنوان یکی از عوضین در قرارداد نکاح قرار می‌گیرد، یا اینکه به عنوان حکمی مستقل از طرف مقنن وضع شده است؟

آنچه که در رابطه با ماهیت مهر و در واقع ارتباط عقد نکاح با مهر باید گفت این است که صحت ازدواج دائم شرعاً به ذکر مهر و تعیین آن در هنگام عقد وابسته نیست، چرا که مهر از ارکان عقد نکاح محسوب نمی‌گردد (رسولی، همان، ۶۲؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ ق.، ۵۳۵۳) و تنها به منزله‌ی لوازمی از آن وارد سازمان حقوقی نکاح می‌گردد و توقع قانونگذار را از ایجاد چنین نهادی برآورده می‌نماید. در تصدیق این موضوع می‌توان به آیه‌ی ۲۳۶ سوره‌ی بقره اشاره نمود که می‌فرماید: «اگر زنانی را که با آنان مباشرت نکرده و مهری مقرر نداشته‌اید طلاق دهید، باکی بر شما نیست ولی آن‌ها را به چیزی بهره‌مند سازید، آن کس که توانایی دارد به اندازه‌ی توانایی‌اش و آن کس که تنگدست است به اندازه‌ی ناتوانی خود، هدیه‌ی ای شایسته بدهد و این بر نیکوکاران الزامی است»<sup>۱</sup>.

بنا بر مفهوم آیه، اگر ذکر مهر شرط صحت ازدواج قلمداد می‌شد عقد نکاحی منعقد نمی‌گشت که به دنبال آن هم طلاق واقع شود. در حقیقت این تراضی زوجین است که باعث انعقاد عقد نکاح می‌شود، لیکن آن‌ها به وجود آورنده‌ی آثار حاصل از نکاح نمی‌باشند، زیرا ضمن موافقت به ایجاد چنین عقدی، آثار و نتایج آن به حکم قانونگذار بر آن‌ها مستولی می‌شود.

لذا باید گفت مهر ماهیتاً نوعی الزام قانونی است که بر زوج تحمیل و تنها مقدار آن در هنگام عقد نکاح یا پس از آن به تراضی معین می‌شود.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَسْرُوهُنَّ أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ». ترجمه‌ی آیه مربوط به حلی، مقدار بن عبد الله سیوری؛ کنز العرفان فی فقه القرآن (ترجمه‌ی ع. عقیقی بخشایشی)، قم: پاساژ قدس، بی‌تا.

<sup>۲</sup> - ماده ۱۰۸۰ قانون مدنی: «تعیین مقدار مهر منوط به تراضی طرفین است».



مسئله‌ای دیگر که در رابطه با ماهیت مهر به نیازمند بررسی و تحقیق است این موضوع خواهد بود که آیا مهر در عوض چیزی به زوج تعلق می‌گیرد یا خیر؟ فقها و حقوقدانان در پاسخ به این سؤال اختلاف نظر دارند. به طوریکه گروهی معتقدند شوهر در مقابل حق تمتع از زن ملزم به پرداخت مالی به عنوان مهریه می‌باشد.

این گروه معتقدند از این رو که در قرآن بیان شده است: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنَّ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» (نساء / ۴)، لذا مهر به عنوان اجری در مقابل استمتاع قرار می‌گیرد (نجفی، همان، ۴۸). به عبارتی دیگر با انعقاد عقد نکاح «بضع» در تملک اعتباری زوج مستقر می‌گردد (امامی، همان، ۳۸۷).

حقوقدانانی که در این گروه جای دارند با اعتقاد به اینکه مهر و بضع جزء عوضین هستند نکاح را یک معاوضه‌ی حقیقی نمی‌دانند، لکن بیان می‌دارند اگرچه نکاح عقدی با جنبه‌ی اجتماعی است ولی بعضی از قواعد معاوضه تا جایی که منافات با جنبه‌ی عمومی مهر نداشته باشد نسبت به مهر در برابر بضع جاری خواهد بود (امامی، همان، ۳۸۴ و ۳۸۷).

یکی از مستندات معتقدین به اینکه مهر در برابر بضع قرار دارد آیه‌ی ۲۷ سوره قصص می‌باشد که از قول حضرت شعیب (ع) بیان می‌نماید: «من می‌خواهم یکی از این دو دختر را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو درآورم به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی»؛ با این توضیح که عبارت «ان تاجرني» به معنای اجرت در مواردی استفاده می‌گردد که در برابر منفعت، چیز دیگری متصور باشد لذا این امر نشانگر قرار گرفتن بضع در مقابل مهر است (قرطبی، ۱۴۰۵ ق.، طباطبایی، ۱۴۲۵ ق/ ۱۳۷۱ ش، به نقل از ملک زاده، ۱۳۸۸، ۳۴).

عده‌ای دیگر بر خلاف نظر حقوقدانان و فقهای گروه اول معتقدند که مهر در مقابل بضع مقرر نشده است زیرا قیاس نکاح با عقود معاوضه‌ای موجه نمی‌باشد (محقق داماد، ۱۳۶۸، ۲۳۱) چراکه اگر مهر در عوض بضع قرار می‌گرفت در صورت تعیین مهرالمسمی قبل از عمل نزدیکی نباید چیزی به عنوان مهر به زوج تعلق بگیرد، در حالی که این گونه نیست. همچنین استمتاع یک مسئله‌ی دو طرفه و مشترک بین زوجین است نه اینکه فقط زوج مکلف به تمتع باشد. از طرفی معاوضه بین مهر و بضع مستلزم لوازمی (شیرینی زنجانی، همان، ۵۳۵۴) است که این امر به عنوان یک نقد بر نظریه گروه اول وارد است زیرا جعل بضع به عنوان احد العوضین طبق نظر گروه اول واضح نمی‌باشد.

بنابراین ماهیت مهر، ماهیت عوض نیست و در صیغهی ازدواج مهر جزء عوضین قرار نمی‌گیرد بطوری که در قرآن کریم هم بیان شده است مهر شکل نحلّه یعنی هدیه را دارد (نساء / ۴). پس مهر یک هدیه غیر معوض است. (مطهری، ۱۳۷۸، ۱۳۴). برخی از حقوقدانان نیز عقیده دارند که: «وجود مهر نقشی را که عوض در معاملاتی مانند بیع دارد ایفا نمی‌کند، چراکه مهر الزامی است که بر عهده‌ی مرد نهاده و در نکاح دائم جنبه‌ی فرعی داشته و مالی نیست که زن در برابر آن تن به عمل زناشویی بدهد» (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ۱۴۳)؛

لذا آنچه که به نظر صحیح تر می‌رسد این است که مهر به حکم شارع بر مرد واجب شده است و دلیل وجوب آن معاوضه ای که مد نظر گروه اول بوده است نمی‌باشد، و شاید علت وجوب در مصالح پیش بینی شده‌ی شارع نهفته و یا اینکه به نظر برخی (مکارم شیرازی، ۱۳۶۶ به نقل از ملک زاده، همان، ۳۶) علت تشریح مهریه تدبیر چند منظوره‌ای است که علاوه بر نشان دادن علاقه و عشق مرد نوعی جبران محرومیت و محدودیت مالی زن محسوب شود.

قانون مدنی ما از مهر تعریف خاصی ارائه ننموده است، لکن بر مبنای تعریف اکثر حقوقدانان مهر را مالی دانسته‌اند که مرد هنگام ازدواج با زن به او پرداخت می‌نماید. اما در کنار عدم تعریف مخصوصی از مهر به عنوان یکی از حقوق مسلم مالی زوج، مقرر در مواد قانونی شرایط ویژه‌ای برای آن از جمله مالیت داشتن و قابل تملک بودن را مقرر نموده است (ماده ۱۰۷۸ ق.م).<sup>۱</sup> لذا بر این اساس مهریه می‌تواند عین معین یا کلی باشد لکن شرایط درستی و صحیحی که مد نظر قانونگذار بوده است باید ملاک عمل قرار بگیرد. در این صورت اگر به طور مثال مهریه عین معین باشد، بر اثر انعقاد عقد نکاح از لحظه عقد با تمام منافع به ملکیت زوجه در می‌آید و در صورت کاستی و نقص و عیب ضمان به عهده‌ی شوهر است و باید جبران نماید (ماده ۱۰۸۴ ق.م).<sup>۲</sup> در زمان انحلال نکاح هم اجرای صیغی طلاق و ثبت آن منوط به پرداخت مهریه‌ی زن می‌باشد (تبصره ۳ قانون اصلاح مقررات طلاق مصوب ۱۳۷۱)، مگر به دلایلی که خود قانونگذار جواز آن را صادر کرده باشد (مانند حکم قطعی اعسار شوهر و یا بخشش زوجه).

در مورد مالکیت زن و حق تصرف وی بر مهریه نیز قانونگذار در ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی بیان می‌کند که زن به مجرد عقد مالک مهر می‌گردد. به عبارتی به محض عقد تمام مهر به صورت متزلزل به ملکیت زن در می‌آید به طوری که برخی در این راستا عقیده دارند استقرار این مالکیت منوط به دخول است (امام خمینی، بی تا، ۳۰۰). در این راستا ماده ۱۰۹۲ ق.م<sup>۳</sup> هم اشاره به رابطه‌ی مالکیت مهر و عمل زناشویی دارد.

برخی (شیخ طوسی، بی تا، ۷۱) نیز بیان نموده‌اند که ماهیت تصرف زن در مهریه به گونه‌ای است که پیش از قبض حق تصرف در مهر را ندارد و دلیل ایشان هم جمله‌ی معروف: «نهی النبی عن بیع ما لم یقبض» است. ولی بر مبنای نظر مشهور زن پس از عقد حق هرگونه تصرف در مهر را دارد و ماهیت امر مالکیت زن بر مهر نیز بر همین مبنا استوار

<sup>۱</sup> - هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد می‌توان مهر قرار داد.

<sup>۲</sup> - هرگاه مهر عین معین باشد و معلوم گردد قبل از عقد معیوب بوده و یا بعد از عقد و قبل از تسلیم معیوب و یا تلف شود شوهر ضامن عیب و تلف است.

<sup>۳</sup> - هرگاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر پیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد نصف را عیناً یا مثلاً یا قیمتاً استرداد کند.



می‌باشد. (امام خمینی، همان، ۳۰۰) بنابراین قانونگذار با بیان شرایط ویژه و قابلیت‌های متفاوت در مستقر شدن حق مهر برای زوجه اهداف مقرر خود را از وضع چنین نهادی در بنیان خانواده مد نظر داشته است تا به قوام و ثبات ارکان خانواده بيفزاید. از مجموع نظرات مطرح شده در توضیحات بالا مشخص می‌شود که مهر یکی از آثار مالی نکاح است و اراده‌ی طرفین عقد نکاح در آن نقشی ندارد، به عبارتی این نتیجه حاصل می‌شود که با عدم عوض بودن آن، وجودش هم شرط صحت عقدی چون نکاح نخواهد بود.

### مبحث دوم: اسقاط حق زوجه بر مهر قبل از پیدایش مهر

#### بند اول: تعاریف

صحبت از اسقاط حق زوجه بر مهر در صورتی مصداق خواهد یافت که مسأله‌ی مهر را از جمله‌ی احکام صادره از سوی شارع خارج نماییم و در دسته بندی حق جای دهیم، چراکه اگر مهر به عنوان حکم تلقی شود دیگر جای بحثی در جهت قابلیت اسقاط آن متصور نیست. حق به عنوان مرتبه‌ای ضعیف‌تر از ملکیت عبارت است از ماهیت اعتباریه (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱ ق، ۶۶) که گاه به جعل شارع و گاه به جعل عقلایی است. به طور خلاصه، حق در معنای عام خود عبارت است از سلطه‌ای که برای شخص بر شخص دیگر یا مال یا شیئی جعل و اعتبار می‌شود (محقق داماد، ۱۴۰۶ ق، ۲۸۴) و از جمله اصلی‌ترین ویژگی‌های آن قابلیت اسقاط است. اما حکم در لغت به معنای دستور و امر آمر (محقق داماد، همان، ۲۸۶) است و در اصطلاح دارای تعاریف گوناگونی می‌باشد، از جمله اینکه: «خطاب الشرع المتعلق بافعال المکلفین» (محقق داماد؛ همان، ۲۸۴)، یعنی حکم آن است که شارع مقدس حکمی تکلیفی یا وضعی درباره‌ی فعلی از افعال انسان جعل و اعتبار می‌کند و خاص‌ترین ویژگی آن عدم قابلیت اسقاط است.

اسقاط هم در لغت به معنای افکندن، انداختن، رفع و ازاله آمده است و در اصطلاح فقهی به معنای از اعتبار انداختن حقی اعم از مالی و غیر مالی است. (طاهری، انصاری، ۱۳۸۴، ۲۷۲)، همچنین در تعبیر دیگری اسقاط به معنی صرف نظر کردن و چشم پوشی از حق توسط صاحب آن (محقق داماد، همان، ۲۹۱) آمده است و ماهیتاً در زمره‌ی ایقاعات است چراکه تنها به اراده‌ی ساقط کننده صورت می‌گیرد و اغلب در قالب ابراء یا اعراض به صورت مصادیق بارز آن ظاهر می‌گردد، که به طور معمول ابراء را در مورد اسقاط حق دینی و اعراض را برای اسقاط حق عینی به کار می‌برند (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۵۰۲). البته اعراض بیشتر در مورد رها کردن ملکیت و گذشتن از حق مالکیت استفاده می‌شود لکن در سایر حقوق عینی هم مثل حق ارتفاق و رهن نیز شایع است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۳۶۲). اسقاط یک حق با در نظر گرفتن زمان وقوع ایقاعی چون اسقاط و همچنین پیدایش خود ماهیت اعتباری حق بر سه قسم به شرح ذیل می‌باشد:

۱. اسقاط حق بعد از به وجود آمدن آن؛ مانند اسقاط حق شفعه بعد از بیع



۲. اسقاط حق همزمان با ایجاد آن؛ مثل اسقاط خیار مجلس در زمان بیع

۳. اسقاط حق قبل از ایجاد و پیدایش آن؛ مثل اسقاط حق شفعه قبل از بیع

در مورد مصادیق اسقاط در گروه اول و دوم مخالفتی با آن وجود ندارد و در فقه و حقوق چنین اسقاطی پذیرفته شده است، اما در مورد مصداق سوم یعنی اسقاط یک حق قبل از پیدایش آن، که اسقاط مالیم بجنب نامیده می‌شود، در حقوق ما پذیرفته نشده است. ولی برخی از حقوقدانان (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ۳۷۳) چنین اسقاطی را در حدود معقول بلا اشکال می‌دانند و به نظر می‌رسد در برخی موارد که سبب حق دست کم موجودیت پیدا کرده است اسقاط آن مانعی نداشته باشد. همچنین در مواردی که با اسقاط چنین حقی مخالفتی در برابر قوانین آمره و نظم عمومی جامعه به وجود نمی‌آید بر مبنای ماده ۱۰ قانون مدنی نباید حاکمیت اراده را محکوم نمود. حال باید دید که آیا اسقاط مالیم بجنب در مورد حق زوجیه بر مهریه در شرایط فوق‌الذکر مصداق می‌یابد و اسقاط آن بر طبق مبنای ماده ۱۰ قانون مدنی و یا عدم مخالفت با نظم عمومی صحیح است و یا اینکه قاعده‌ی موضوع برعکس این قضیه است.

#### بند دوم: قابلیت اسقاط

در این زمینه نویسندگان بحث اسقاط حق زوجیه بر مهر را در شرایط نکاح بدون مهر یا شرط عدم مهر در نکاح از نظر گذرانده‌اند. به طوری که در توضیح شرط عدم مهر بیان داشته‌اند؛ هرگاه در نکاح شرط عدم مهر شود، از آنجا که دو جهت از چنین شرطی متصور است آثار متفاوتی هم بر جای خواهد گذاشت. اگر بگوییم مقصود از شرط عدم مهر یعنی نکاح بدون مهرالمسمی، نه اینکه هرگز مهری وجود نداشته باشد، چنین شرطی صحیح خواهد بود چراکه حکم آن در ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی به صراحت بیان شده است و در نهایت زن مستحق مهرالمثل خواهد بود. لکن اگر شرط عدم مهر بر این مبنا استوار باشد که زن طالب هیچ‌گونه مهری نباشد، به عبارتی مستحق هیچ یک از انواع مهر مندرج در قانون نگردد، بی‌شک چنین شرطی طبق بند ۳ ماده ۲۳۲ ق.م. (شرطی که نامشروع باشد) باطل و نامشروع خواهد بود، به این دلیل که مخالف قاعده‌ی امری استحقاق مهر است؛ لذا در مورد نکاحی هم که چنین عقدی در آن ذکر شده برخی معتقدند که مهر جزء مقتضای عقد نکاح نیست و تنها شرط باطل است و علاوه بر صحت عقد نکاح در صورت ذکر چنین شرطی وجوب دادن مهر به زوجیه هم مصداق می‌یابد (نجفی، ۱۴۰۴ ق-ب، ۱۰۹-۱۰۷).

ولی برخی بیان نموده‌اند که: «بر طبق نظر مشهور، مهر مقتضای عقد نکاح است اگرچه که در عقد ذکر نشود و شرط عدم آن شرط خلاف مقتضای ذات عقد است» (امامی، همان، ۴۱۸). لکن برخلاف آنچه که از بیان مشهور نقل شده است به قول حقوقدانی این زوجیت است که مقتضای عقد نکاح است نه مهر و شرط عدم مهر یک شرط فاسد است که مفسد عقد نمی‌باشد (امامی، همان)، بنابراین چنین ابراز نموده‌اند که زوجیت مقصود بالذات و مهر



مقصود بالعرض است (امامی، همان، ۳۸۴). ولی آنچه باعث ابهام در ذهن مخاطب می‌گردد این است که آیا قاعده‌ی امری استحقاق مهر که توسط مقنن جعل شده است خط بطلانی بر آزادی اراده‌ی افراد در انعقاد عقدی چون نکاح بدون مهر است یا خیر؟ چرا که علیرغم جنبه‌ی اجتماعی عقد نکاح که در نظر مقنن و شارع اهمّ مسأله بوده است نکاح یک عقد شخصی هم به حساب می‌آید که به این اعتبار بحث حاکمیت اراده‌ها را نیز می‌طلبد.

ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی<sup>۱</sup> در بیان اینکه قراردادهای خصوصی نسبت به منعقد کنندگان آن در صورت عدم مخالفت صریح با قانون نافذ است، به این موضوع اشاره می‌کند که احترام به اراده‌ی افراد، مورد نظر واقع شده است. حال آیا می‌توان به اراده‌ی زوجین که طرفین عقد نکاح بوده‌اند در اسقاط حق مهریه توجهی نکرد؟ چرا که آن‌ها در هنگام عقد نکاح بر این اساس که شرط عدم مهر قید شود تراضی نموده‌اند و قطعاً بر مبنای چنین توافق و تراضی بوده است که نکاح صورت پذیرفته است. به نظر می‌رسد در اینجا آنچه که قانونگذار بدان امر نموده است ظهور مصالح اجتماعی و بنیادینی بوده که در حمایت از چارچوبه‌ی نظام خانواده شکل گرفته است و حتی در نصّ صریح ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی بیان شده که اراده‌ی افراد در انعقاد قراردادها مخالف صریح قانون نباشد. پس اراده‌ی زوجین یا حتی خود زوج به تنهایی در تراضی بر اسقاط حق مهر و یا همان شرط عدم مهر، به صراحت با مواد قانونی مندرج در باب مهر قانون مدنی ما که دالّ بر استحقاق زن بر مهر حداقل به اندازه‌ی مهرالمثل یا مهرالمتعه می‌باشد، مخالفت دارد در این صورت آیا باید به چنین اراده‌ای احترام گذاشت؟

آنچه محتمل است، عدم ایجاد خلل در ثبوت قانونگذار در صورت قید چنین شرطی است. چرا که اراده‌ی زوج بر اسقاط حق مهر خویش و یا تراضی مشترک طرفین بر این امر در ضمن شرط عدم مهر، نمی‌تواند خللی به اهداف شارع به لحاظ مصالح اجتماعی و حمایتی ویژه‌ی زن وارد نماید، بطوری که در پاره‌ای از این ازدواج‌ها حتی چنین امری به استواری بنیان خانواده کمک بیشتری کرده است.

از طرفی، طبق اتفاق نظر برخی از حقوقدانان (به عنوان نمونه ر. ک. صفایی، امامی، ۱۳۸۸، ۱۶۹) و فقها (ر. ک. نجفی، همان، ۴۹-۵۵) شرط عدم مهر یا اسقاط آن آسیبی به ارکان عقد نکاح وارد نمی‌سازد و صحت نکاح حتی با وجود اسقاط مهر به قوت خویش باقی است. بنابراین آنچه برای قانونگذار مهم و شاید هدف اصلی وی از جعل مواد قانونی بسیار در این زمینه بوده است جلوگیری از تزلزل ارکان عقد نکاح می‌باشد و گذشت زوج به میل خود و یا با تراضی مشترک نمی‌تواند ثبوت جعل قانونگذار را خدشه دار نماید.

<sup>۱</sup> - قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است.



همچنین خود مقنن در عین حال که قاعده‌ی استحقاق مهر را «امری» قلمداد کرده، در مواردی اقدام به حذف چنین حقی برای زوجه نموده است (ماده ۱۰۸۸ ق.م).<sup>۱</sup> بنابراین آیا منظور قانونگذار این بوده که این حق از ابتدا برای چنین زوجه‌ای که در شرایط مواذ فوق‌الذکر قرار می‌گیرد وجود نداشته، یا اینکه شرایط مذکور سبب ایجاد مانع برای استحقاق زوجه از مهر گشته است.

با این حال وقتی خود قانونگذار در شرایطی زوجه را مستحق چنین حقی نمی‌داند، آیا زوجه‌ای که در شرایط مذکور مقنن قرار گرفته و از حق مهر محروم شده است با محروم ماندن زوجه‌ای که بر اثر شرط عدم مهر یا اسقاط آن چنین حقی ندارد، تفاوتی دارد یا خیر؟ و این پرسش نیز به ذهن می‌رسد که آیا اگر حق مهر جزء احکام آمره قرار داشت، سلب کردن آن از زوجه در شرایط مواذ فوق‌الذکر و اسقاط ضمنی آن بدین صورت که جزء خصایص حکم نیست به شأن شارع یا قانونگذار لطمه وارد نمی‌کند؟

در پاسخ باید گفت امری بودن بیان مقنن در مسأله‌ای و استثناء کردن بیان امری خود در مواردی که مصالح و انگیزه‌ی مدّ نظر خود مقنن اقتضاء آن را دارد دلیلی بر ضعف جعل وی محسوب نمی‌گردد. به عبارتی قاعده‌ی استحقاقی و امری بودن حقّ زوجه بر مهریه در مواردی تخصیص خورده است، آن هم به این دلیل که قانونگذار مصالح عدم وجود مهر در این شرایط را بیشتر از منافع وجود آن در این موارد دانسته است. بنابراین مقنن زوجه‌ای را که به عقد نکاح زوج در می‌آید مستحق مهر می‌داند حتی اگر صراحت بیان خود در استثنائی که قید می‌کند باعث این چالش‌ها و ابهامات گردد.

البته در این باره به ماده‌ی ۹۵۹<sup>۲</sup> قانون مدنی هم باید التفاتی نمود. در واقع در این ماده، سلب حق تمتع یا اجرا حقوق مدنی به طور کلی و به عبارتی به صورت ابدی و عمومی مورد نظر قانونگذار بوده است. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا صرف نظر کردن زوجه از حقّ خویش بر مهر، مصداقی از نصّ ماده‌ی ۹۵۹ قانون مدنی است یا خیر؟

به نظر می‌رسد اگر به طور مطلق و تنها در مورد حقّ وی بر مهر پاسخی داده شود، چشم پوشی یا اسقاط زوجه نوعی سلب حق تمتع وی از چنین امتیازی محسوب می‌گردد. لکن این نکته را هم باید در نظر داشت که حقّ زن بر مهر به واسطه‌ی عقد نکاح و جزء آثار مالی

<sup>۱</sup> - ماده ی ۱۰۸۷ بیان می کند که اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می توانند بعد از عقد مهر را به تراضی تعیین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهرالمثل است لکن در ادامه ماده ی ۱۰۸۸ نصّ مقنن را تخصیص زده و بیان می نماید در مورد ماده ی قبل اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمبرد زن مستحق هیچگونه مهری نیست.

<sup>۲</sup> - ماده ی ۹۵۹ ق.م. می گوید: هیچ کس نمی تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب نماید».



آن می‌باشد و ممکن است زوجه به دلایل شخصی و یا زوجین بر طبق تراضی مشترک سبب سلب حق زن در این زمینه باشند ولی حقوق زوجه در سایر مواردی که جزء آثار مالی نکاح می‌باشد به قوت خود باقی می‌ماند. بنابراین در این مورد که هنوز حقی برای زوجه پدید نیامده است و اسقاط آن هم از موارد اسقاط مالیم واجب محسوب می‌گردد و ضمن توضیحات بالا هم مشخص گردید که هدف قانونگذار از ایجاد استحقاق برای زن یک قاعده‌ی امری است، لذا اسقاط آن پذیرفتنی نیست و حتی حاکمیت اراده‌ها هم نمی‌تواند در این باره کمکی به مسأله نماید. همچنین موضوع ماده ۹۵۹ ق.م.سبب حق می‌باشد و ماهیت آن تمتع و اجرا حقی است که به نفع ذیحق مستقر شده است، لکن در این مورد هنوز حقی برای زوجه موجودیت نیافته است.

البته باید گفت برخی از نویسندگان (حمیتی واقف، همان، ۴۸) به تفاوت بین صرف نظر کردن زن از مهر خود و شرط عدم مهر در نکاح پرداخته‌اند. به عبارتی زمانی که زن از مهر خود صرف نظر می‌کند چه در هنگام عقد و چه بعد از آن، مهر برای زوجه بر اثر انعقاد نکاح به وجود می‌آید و بعد از اثبات آن در مالکیت زن، وی از آن چشم پوشی می‌کند که این مسأله در مبحث سوم این مقاله مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. ولی در شرط عدم مهر چه بر اثر اراده‌ی یک جانبه‌ی زن و چه در نتیجه‌ی تراضی و توافق مشترک زوجین مهتری به وجود نمی‌آید که دلیلی برای صرف نظر کردن از آن حاصل شود، یعنی عقد نکاحی بدون لازمه‌ی قانونی آن منعقد می‌شود که در قبل بدان اشاره شده، اما نکاحی صحیح منعقد شده که اتفاق نظر تنها در مورد بطلان شرط وجود دارد.

به هر حال شاید حقوقدانان در بیان شرط عدم مهر خواسته‌اند به اسقاط ضمنی حق زن بر مهر در قالب توافق بر درج چنین شرطی اشاره نمایند و بعید به نظر نمی‌رسد که توافق و رضایت طرفین به ذکر چنین شرطی بر مبنای اسقاط حق زن بر مهر استوار باشد، به طوری که ممکن است زوجین در ابتدای جوانی به دلیل اشتیاقات قلبی و از روی عواطف و احساسات تن به قید چنین شرطی بدهند، که البته این بدان معنی نیست که از نظر اخلاقی ناپسند خواهد بود، لیکن چون مسیر زندگی دست‌خوش تحولات و گاهی ناملایمات خواهد شد و از این حیث همواره زنان نسبت به مردان به لحاظ اقتصادی و اجتماعی آسیب‌پذیرتر بوده‌اند، توقع این است که مقنن هم در این رابطه احکام صریحی داشته باشد. به هر حال قانونگذار در جهت حمایت از زن و همچنین مصالح اجتماعی که ثبات کانون خانواده را تضمین می‌نماید، وی را مستحق مهر دانسته است، اعم از اینکه در نکاح مهر تعیین شده باشد یا نشده باشد. همچنین به صراحت در ماده ۱۰۸۷ ق.م. بیان می‌کند که اگر شرط عدم مهر شده باشد نکاح صحیح و طرفین می‌توانند بعد از عقد مهر را به تراضی تعیین نمایند و این امر خود قرینه‌ای بر عدم صحّت چنین شرطی در ضمن عقد نکاح و صحّه بر اهداف والای مقنن در این زمینه است.



### مبحث سوم: اسقاط حق مهریه پس از پیدایش آن و مستقر شدن در ذمه‌ی زوج

به هر حال از بررسی نظریات نویسندگان استحقاق زن بر مهر امری مسلم شده به شمار آمد که قانونگذار هم برای آن مواد مختلفی را اختصاص داده است؛ لذا این حق مانند سایر حقوقی که به یک انسان تعلق می‌گیرد قابلیت‌های ویژه‌ی خود را دارا می‌باشد و پس از مستقر شدن حق بر ذمه‌ی متعهد، این امر در حیطه‌ی اختیارات ذیحق است که از آن حق طوری استفاده نماید که مخالفتی با قوانین آمره‌ی مقنن در باب استفاده از حقوق در رابطه با اجرای آن وجود نداشته باشد.

پیدایش حق زوجه بر مهر هنگام عقد نکاح یا پس از آن به تراضی طرفین یا به صورت دیگر مسأله‌ی حاکمیت زوجه و تملک و تصرف او را در مهریه‌ی خویش به عنوان یکی از آثار مالی انعقاد نکاح مطرح می‌نماید لکن زوجه نیز مانند هر ذیحق دیگری می‌تواند حق مهریه‌ی خویش را مانند هر حق دیگری اسقاط نماید. در این رابطه فقها با بیان اسقاط حق مهریه به مسأله‌ی هبه یا ابراء آن پرداخته‌اند و با تفسیر آیات قرآن و بررسی روایات مختلف به تشریح این موضوع کمک نموده‌اند. به عبارتی از ابراء در فقه به بخشیدن دین و از هبه به بخشیدن عین تعبیر شده است (یزدی، ا، به نقل از میرشمسی، ۱۳۸۰، ۶۷).

آیه‌ی ۲۳۷ سوره‌ی بقره<sup>۱</sup> اشاره به موضوع هبه یا ابراء مهریه توسط زنان دارد و بیان می‌نماید که: «و اگر زنان را پیش از آنکه با آنان تماس بگیری و آمیزش جنسی نمایید طلاق دهید، در حالی که مهری برای آن تعیین کرده‌اید

لازم است نصف آنچه را که تعیین کرده‌اید به آن‌ها بدهید، مگر اینکه آن‌ها حق خود را ببخشند و یا در صورتی که ولی آن‌ها صغیر و سفیه باشند. یعنی آن کس که گره ازدواج به دست اوست آن را ببخشد و گذشت کردن شما و بخشیدن تمام مهر به آن‌ها به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست».

مراد از «عفو» در آیه‌ی فوق‌الذکر هبه است در صورتی که مهر عین خارجی باشد، و ابراء ذمه محسوب می‌شود اگر مهر زوجه دین باشد (حلی، بی تا، ۶۹۱)، پس زن می‌تواند مهرش را ببخشد و از آن چشم‌پوشی نماید با این توضیح که اگر مهرش دین باشد نتیجه‌ی عفو همان ابراء است و احکام ابراء بر آن جاری خواهد بود (جمعی از مؤلفان، بی تا، ۱۴۳).

یکی از فقها اشاره می‌کند به اینکه اگر مهر دین در ذمه‌ی زوج باشد، با الفاظ عفو، هبه، ابراء و اسقاط صحیح است، لکن اگر مهر زن عین خارجی باشد به اجماع فقها با لفظ «هبه»

<sup>۱</sup>- وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَرْصَتْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تُعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَسْأَلُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ



صحیح و با الفاظ «ابراء» و یا «اسقاط» صحیح نمی‌باشد (حلی، همان، ۶۹۲). بنابراین در مورد لفظ «عفو» در آیه نظرات مختلفی ارائه شده است، از جمله اینکه گروهی معتقدند چون لفظ «عفو» عام است حتی در صورتی که مهر عین باشد بخشیدن مهر با این لفظ صحیح است. ولی در مقابل عده‌ای عقیده دارند که لفظ «عفو» مانند لفظ «ابراء» در اعیان به کار نمی‌رود و البته این قول صحیح‌تر است (حلی، همان).

فقیه دیگری در این باره بیان می‌کند که: «منظور از عفو اسقاط مهریه است، لذا اگر مهر عین باشد عفو با هبه صورت می‌گیرد و اگر دین باشد با ابراء و اسقاط و مانند آن تحقق می‌یابد» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ ق.، ۳۵۵). همچنین این فقیه در تفسیر آیه چنین بیان می‌نماید که: «مستحب است زن همه‌ی مهرش را ببخشد چراکه خداوند می‌فرماید: «و ان تعفوا اقرب للتعوی» و منظور از عفو، اسقاط مهریه از طریق هبه است (شهید ثانی، همان).

البته در مورد نکاح بدون مهر که حقوقدانان بدان اشاره کرده‌اند و عده‌ای از فقها هم در مسأله‌ی هبه‌ی مهر بدان پرداخته‌اند، نظر مخالفی هم وجود دارد. با این مضمون که نکاح بدون مهر را هبه دانسته و با بیان اینکه هبه جزء خصایص النبی می‌باشد معتقدند که غیر پیامبر نمی‌تواند عقدی به عنوان هبه منعقد نماید، بنابراین حتی اگر عقد نکاحی منعقد گردد که زوجه در آن تصریح به هبه نماید باز هم این امر ناممکن است و عند الدخول مهر مستقر می‌گردد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ ق.، ص ۸) به عبارتی هبه‌ی زوجه در اسقاط حق خویش بر مهر بی‌تأثیر قلمداد شده است.

حکم دیگری که از تفسیر آیه‌ی ۲۳۷ سوره بقره مستفاد می‌گردد این است که: همان‌طوری که جایز است زن حق خود را بر مهر ببخشد، جواز این بخشش برای ولی زن هم مستقر شده است و این امر از «الذی بیده عقده النکاح» برداشت می‌شود. این اختیار برای ولی بدین خاطر ثابت شده است که اولاً: همان‌طور که برای ولی جایز است بعضی از حقوقی را که برای زن به ذمه‌ی دیگری واجب شده عفو کند، قبل از وجوب هم می‌تواند آن را ببخشد (حلی، همان، ۶۹۲) و ثانیاً: اینکه ولی برای رعایت مصلحت زن منصوب گردیده است و لذا حق عفو و اسقاط مهریه را از طرف زن بنا بر مصلحت دارد، لکن اتفاق نظر فقها بر این است که ولایت ولی بر زن در نکاح بالاصاله باشد (حلی، همان، ۶۹۴).

بنابراین اسقاط حق زن بر مهر تنها در رعایت مصالح ویژه‌ی زوجه دارای اعتبار است. در نتیجه باید گفت طبق تفاسیر انجام شده، آیه‌ی ۲۳۷ سوره‌ی بقره به جواز اسقاط مهر و عفو آن هم توسط خود زوجه و هم توسط ولی او مشروعیت می‌بخشد. علاوه بر آیه‌ی ۲۳۷ سوره‌ی بقره که فقها از آن احکام مختلفی استنباط نموده‌اند، مبنای نظریات فقها در مورد مهریه و اسقاط آن آیات دیگری هم می‌باشد، از جمله آیه‌ی ۴ سوره‌ی نساء و آیه‌ی ۲۳۶ سوره‌ی بقره هم در بحث جواز اسقاط حق زن بر مهر نکات لطیف و ظریفی را دارا می‌باشند.



به عبارتی، خداوند در آیه‌ی ۴ سوره نساء<sup>۱</sup> می‌فرماید: «مهر زنان را با کمال رضایت به آن‌ها بدهید، پس اگر چیزی از آن را برای شما طیب خاطر داشتند به شما بخشیدند، پس بخورید که حلال و گوارا است». پرسش این خواهد بود که اگر بخشش، هبه و یا گذشت زن از حق خودش مانعی در رسیدن شارع به مقصود می‌بود، آیا خداوند به حلالیت و گوارائی آن گواهی می‌داد؟

همچنین است وقتی خداوند در آیه‌ی ۲۳۶ سوره‌ی بقره می‌فرماید: «باکی بر مردان نیست اگر زنانی را که با آن‌ها مباشرت نکرده و تعیین مهر هم ننموده‌اند، طلاق دهند» که صراحت آیه بر صحت عقد دائم<sup>۲</sup> بدون ذکر مهر دلالت دارد که آن را تفویض البضع یا در شرایط مقرر تفویض المهر می‌نامند.

همچنین در مواردی حقوقدانان (امامی، همان، ۳۸۷) به بررسی نقش اسقاط در انواع نکاح بر مبنای مهر پرداخته و نقش ابراء یا هبه‌ی مهر را در شرایط انواع مهری که قانونگذار مقرر نموده است بررسی کرده‌اند. مثلاً این نکته را متذکر شده‌اند که در نکاح مفوضه<sup>۳</sup> البضع<sup>۴</sup> زوجه نمی‌تواند قبل از استحقاق به مهرالمثل یا مهرالمتعّه زوجه را بری نماید، همچنان که در نکاح مفوضه<sup>۵</sup> المهر<sup>۶</sup> وی نمی‌تواند قبل از تعیین مهر توسط داور شوهر خود را بری کند، زیرا ابراء نوعی اسقاط دین است و قبل از اینکه دینی محقق گردد اسقاط آن موردی نخواهد داشت. زیرا زوجه در نکاح مفوضه<sup>۷</sup> البضع به علت نزدیکی مستحق مهرالمثل و به سبب طلاق پیش از نزدیکی مستحق مهرالمتعّه می‌گردد و در نکاح مفوضه<sup>۸</sup> المهر پس از تعیین مهر توسط داور مستحق آن است. لیکن خود این حقوقدانان این استدلال را ناقص می‌دانند و معتقدند منشاء استحقاق زن بر مهر عقد نکاح است نه به سبب نزدیکی یا تعیین مهر توسط داور، به عبارتی با انعقاد عقد نکاح زن مستحق مهر محسوب می‌شود و تنها مقدار آن بر اساس نوع نکاح تعیین می‌گردد.

<sup>۱</sup>- وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا

<sup>۲</sup>- مسائلی که در مورد شرط عدم مهر و یا صرف نظر کردن زوجه از مهر خویش و به عبارتی اسقاط آن ذکر گردید فقط در مورد نکاح دائم مصداق می‌یابد، چراکه ذکر مهر و وجود آن در نکاح منقطع از شرایط صحت آن (ماده ۱۰۹۵ ق.م) محسوب می‌گردد و لذا عقد نکاح منطقی با شرط اسقاط مهر یا عدم آن بوجود نمی‌آید تا مجالی برای چشم پوشی زوجه از مهر خود وجود داشته باشد.

<sup>۳</sup>- گاهی در عقد نکاح، عدم وجود مهر به طور کلی شرط می‌شود؛ مقصود این است که زن هیچگونه مهری نداشته باشد. این عمل را در فقه تفویض بضع و زن را در این حالت مفوضه<sup>۹</sup> البضع می‌نامند.

<sup>۴</sup>- گاهی در عقد نکاح، طرفین توافق می‌کنند که مهر پس از عقد به تعیین یکی از زوجین یا شخص دیگری باشد، این عمل را تفویض مهر گویند و زن را در این حالت مفوضه<sup>۱۰</sup> المهر می‌نامند.



### نتیجه

در جمع بندی مطالب فوق به نظر می‌رسد که اسقاط حق زوجه بر مهر تنها در مرحله دوم یعنی پس از پیدایش مهر در حق زوجه مفهوم خواهد یافت. به عبارتی اگرچه که برخی از نویسندگان اسقاط مالیمه را در مواردی بلا اشکال دانسته‌اند لکن اسقاط حق مهر قبل از پیدایش آن به صراحت مطالب فوق‌الذکر مخالفت با مصالح و انگیزه‌ی مقنن و نظم عمومی جامعه در این باب خواهد بود.

این نتیجه‌گیری از بحث اسقاط حق مهر قبل از مستقر شدن آن بر ذمه‌ی زوج بدین مفهوم نیست که کار اخلاقی زن‌هایی را که بدون قید مهر و تنها به خاطر حسن نیت و استحکام بیشتر زندگی پیوند زناشویی منعقد می‌نمایند و به عنوان یک زوجه‌ی بدون مهر پا به کانون خانواده می‌گذارند و عوارض ناشی از این کار را به تن می‌خرند، مورد مذمت قرار داده باشیم. لکن از لحاظ حقوقی، حتی زوجه‌ای که با شرط عدم مهر پیوند زوجیت را آغاز می‌کند و مسائل اخلاقی و انسانی چنین موضوعی را بیشتر مد نظر قرار می‌دهد هم مستحق مهر مقرر شده از طرف مقنن می‌باشد و تنها می‌تواند درخواست این مهر را از شوهرش ننماید، ولی عدم استحقاق خود را نمی‌تواند انکار کند. اما بعد از پیدایش حق مهر به واسطه‌ی انعقاد عقد نکاح و اراده‌ی مقنن در این باب، زوجه می‌تواند مانند سایر حقوقی که دارا می‌باشد از آن چشم‌پوشی و صرف نظر نماید و این عمل وی خللی به ارکان خانواده و اهداف و مصالح مقنن از جعل مهر وارد نمی‌نماید.

۱. امام خمینی، سید روح الله؛ تحریر الوسیله، قم، موسسه‌ی مطبوعات دارالعلم، ج ۲، بی تا.
۲. امامی، سید حسن؛ حقوق مدنی، تهران، انتشارات اسلامی، ج ۴، ۱۳۷۴.
۳. پارسا، فروغ؛ «مباحثی در حقوق زوجه (حق مهریه-حق نفقه) بنا بر فقه امامیه و مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (ع)، ۱۳۸۱ (سال ۱۲)، شماره ۴۱.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، بی تا، ج ۱، ج ۱، ۱۳۷۸.
۵. جمعی از مؤلفان؛ مجله‌ی فقه اهل‌البیت (ع) (فارسی)، قم، مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ج ۴۵، بی تا.
۶. حلّی، مقداد بن عبدالسیوری؛ کنز العرفان فی فقه القرآن (ترجمه‌ی ع. عقیقی بخشایشی)، قم، پاساژ قدس، بی تا.
۷. حمیتی واقف، احمد علی؛ حقوق مدنی ۵ (حقوق خانواده)، تهران، نشر دانش نگار، ج ۱، ۱۳۸۶.
۸. رسولی، محمد؛ حقوق خانواده، تهران، انتشارات آوای نور، ج ۱، ۱۳۸۶.
۹. شبیری زنجانی، سید موسی؛ کتاب نکاح (زنجانی)، قم، موسسه‌ی پژوهشی رای پرداز، ج ۱، ج ۱۷، ۱۴۱۹ ه ق.
۱۰. صفایی، سید حسن؛ امامی، اسدا...؛ حقوق خانواده (نکاح و انحلال آن، فسخ نکاح)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۹، ج ۱، ۱۳۸۲.
۱۱. صفایی، سید حسن؛ امامی، اسدا...؛ مختصر حقوق خانواده، تهران، نشر میزان، ج ۱۸، ۱۳۸۸.
۱۲. طاهری، مسعود؛ انصاری، محمد علی؛ «دانشنامه‌ی حقوق خصوصی»، تهران، انتشارات محراب فکر، ج ۱، ج ۱، ۱۳۸۴.
۱۳. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ الخلاف (کتاب نکاح)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۰۷ ه ق.
۱۴. عاملی، زین الدین بن علی؛ (شهید ثانی)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی-کلاتر)، قم، داوری، ج ۱، ج ۵، ۱۴۱۰ ه ق.
۱۵. فهیمی، فاطمه؛ حقوق مالی زن (مقایسه‌ی تطبیقی در حقوق اسلام، ایران و کنوانسیون رفع تبعیض از زنان)، قم، انتشارات دانشگاه قم، ج ۲، ۱۳۸۵.
۱۶. کاتوزیان، ناصر؛ اعمال حقوقی (قرارداد-ایقاع)، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۱۲، ۱۳۸۶.



۱۷. کاتوزیان، ناصر؛ ایقاع (نظریه‌ی عمومی - ایقاع معین)، تهران، نشر دادگستر، چ ۲، ۱۳۷۷.
۱۸. کاتوزیان، ناصر؛ حقوق مدنی (خانواده) نکاح و طلاق، روابط زن و شوهر، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ ۴، ج ۱، ۱۳۷۵.
۱۹. کاتوزیان، ناصر؛ دوره‌ی مقدماتی حقوق مدنی (خانواده)، تهران، نشر میزان، چ ۳، ۱۳۸۲.
۲۰. محقق داماد یزدی، سید مصطفی؛ بررسی فقهی حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن، قم، مرکز نشر علوم اسلامی، چ ۳، ۱۳۶۸.
۲۱. محقق داماد یزدی، سید مصطفی؛ قواعد فقه (محقق داماد)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چ ۱۲، ج ۲، ۱۴۰۶ ه.ق.
۲۲. مدنی، سید جلال الدین؛ حقوق مدنی، حقوق خانواده (ازدواج و مسائل آن) حقوق و تکالیف زوجین، تهران، انتشارات پایدار، چ ۱، ج ۸، ۱۳۸۵.
۲۳. مطهری، مرتضی؛ مجموعه‌ی آثار، قم، صدرا، ج ۱۹، ۱۳۷۸.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ کتاب النکاح (مکارم) قم، انتشارات مدرسه‌ی امام علی بن ابی طالب (ع)، چ ۱، ج ۶، ۱۴۲۴ ه.ق.
۲۵. ملک زاده، فهیمه؛ «بررسی مهریه در حقوق موضوعه ی ایران»، نشریه‌ی مطالعات اجتماعی روانشناسی زنان، ۱۳۸۸ (سال ۷)، شماره‌ی ۴.
۲۶. موسوی بجنوردی، سید محمد بن حسن؛ قواعد فقهیه، تهران، مؤسسه عروج، چ ۳، ج ۱، ۱۴۰۱ ق.
۲۷. میر شمسی، فاطمه؛ مبانی حقوق و تکالیف زن در ازدواج از دیدگاه فقه امامیه، تهران، انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۰.
۲۸. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت - لبنان، دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ج ۳۰، (۱۴۰۴ ه.ق-الف).
۲۹. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت - لبنان، دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ج ۳۱، (۱۴۰۴ ه.ق-ب).